

توسعه روستایی و پیشرفت ملی^۱

رام مالهورترا^۲

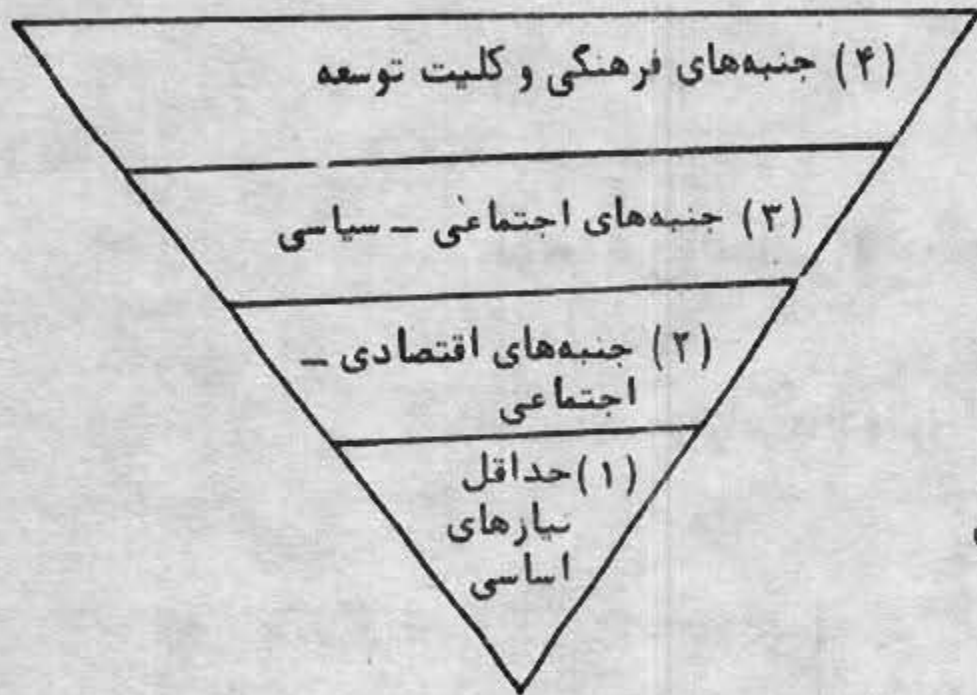
ترتیب هدفهای توسعه را می‌توان به صورت یک هرم وارونه نشان داد، که در پایه آن حداقل نیازهای اساسی قرار دارد، و دستیابی به همه آنها موجب نیازهای بیشتر اجتماعی - سیاسی، و شکوفایی شخصیت انسانی - یا "توسعه کلی" - و آزادسازی نیروی خلاقیت هر فرد می‌گردد.

توسعه روستایی با آنکه چیزی تازه نیست، با توجه به شواهد موفقیت بسیار اندک در این زمینه، موضوعی کاملاً "شناخته شده نیست. از این روی، توجه تازه به توسعه روستایی از درک این امر مایه می‌گیرد، که مسایل روستایی خود پیچیده‌اند، و با عوامل اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی و سیاسی که با الگوهای برنامه‌ریزی جور در نمی‌آیند، پیچیده‌تر هم می‌شوند. البته شکستها بیشتر ناشی از به کار بستن آن بوده، تا ناشی از برنامه‌ریزی.

در کشورهای رو به رشد که دو سوم جمعیت، به طور متوسط، در روستاها زندگی می‌کنند، توسعه روستایی باید محور هر استراتژی توسعه ملی قرار گیرد، چه این خود هم معنای توسعه ملی است. توسعه روستایی می‌تواند یک امر بخشی و سها توسعه کشاورزی انگاشنه شود، بلکه امری چند حسیه‌ای و توسعه ناحیه‌ای مسوازن است. به ریان دیگر، با وجود آنکه کشاورزی - و از جمله پرورش ماهی و جنگلداری - مبنا و پایه رشد و توسعه در روستاهاست، ولی توسعه روستایی همه حسیه‌های اقتصادی، اجتماعی - سیاسی، ریست محیطی و فرهنگی ریدگی روستایی را در بر می‌گیرد. در حسین قدم نیازهای اساسی مطرح است که: خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، آموزش، استفاده، معقول از همه منابع در دسترس و از جمله نیروی انسانی آن را تشکیل می‌دهد. در تحلیل نهایی، هدف را می‌توان توسعه کلی توانایی‌های انسانی شمرد.

1. Ram C. Malhotra, Rural Development-National Improvement, Mazingira, Vol.8. No 2. May 1984. Dublin. PP. 3-8.

۲. رام مالهورترا، اهل کاتماندوی نپال و مدیر بخش مراقبت و ارزشیابی IFAD است. وی به مدت ۲۳ سال در کشور خود کارمند دولت بود، و از جمله در سالهای ۶۶ - ۱۹۶۱ نمایندگی کشور خود را در سازمان ملل متحد به عهده داشت و در سال ۱۹۷۴ به عنوان قائم مقام مدیر توسعه آسیا و اقیانوس آرام در بانکوک به سازمان ملل پیوست.



(۴) توسعه، تمامی استعدادها و خلاقیت‌های انسانی:

(۳) عدالت، برابری اجتماعی، تعدیل دارایی، آزادی خواهی:

(۲) رشد بیشتر همراه با عدالت بیشتر، هشیاری همگانی:

(۱) ریشه‌کنی فقر و بیکاری - دسترسی به حداقل درآمد و خدمات عمومی از راه اشتغال و اشتراک مردم.

فرضهای اساسی

در اینجا بیان برخی فرضیات و دیدگاهها لازم می‌نماید. اکثریت مردم یا "بخش عامه"، مخصوصاً "طبقه غیر ممتاز"، برعکس دو بخش دیگر یعنی بخش دولتی و بخش خصوصی سازمان نیافته‌اند، و بنابراین یک بخش جداگانه‌ای به شمار نیامده و جز "بخش خصوصی" شمرده می‌شوند.

از این روی، حالا که توسعه - چنانکه تعریف شد - باید برای اکثریت مردم سودمند باشد، آنها باید در تصمیم‌گیری‌هایی که بر زندگی ایشان اثر می‌گذارد، مشارکت داشته باشند، که این نیازمند تجهیز آنها در "بخش عامه" است. اکثریت مردم اگر به نحو مؤثر تجهیز شوند می‌توانند به شکلی معقول از توسعه بهره‌گیرند. چنین تجهیز می‌مستلزم آگاهی مردم نسبت به حقوق و مسئولیت‌های آنان خواهد بود.

در تحلیل نهایی، توسعه با هدفهای دو-گانه "رشد و عدالت" می‌تواند به بازسازی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی با نیروی رابط در

جامعه‌ای معین تبدیل شود. بسیج مردم بی-امتیاز و فقیر هم، تنها با سازمان دادن آنها در گروه‌های همگن تولیدی ممکن است، که دور محور مثلاً "فعالیت‌های اقتصادی و ایجاد درآمد برای برقراری رابطه، مستقیم و مکانیسم‌های تحویل باشد. چنین بسیجی، مستلزم دخالت از خارج از روستاست. هدف از این دخالت نباید سازمان دادن بی‌امتیازها و کشاورزان خرده‌ها یا بزرگان بی‌زمین از بالا باشد، بلکه باید به آنها کمک کند که خود را سازمان دهند.

این درسی است که از تحلیل تلاشهای ۳۰ تا ۵۰ سال گذشته از برنامه‌های نهضت‌های تعاونی و پیشرفت اجتماعی در توسعه روستایی هند و دیگر جاها گرفته شده است.

کنفرانس جهانی اصلاحات ارضی و توسعه روستایی در ژوئیه ۱۹۷۹ نیز بر سازماندهی خرده مالکان به عنوان بخشی از استراتژی توسعه روستایی و راهی برای تعدیل قدرت تأکید کرده است.

دیدگاهی یکپارچه

برنامه‌ریزی و به‌کار بستن دیدگاهی یکپارچه در توسعه روستایی می‌تواند به درستی نخستین قدم و موضوعی بنیادی در مدیریت توسعه روستایی تلقی شود.

چنین دیدگاهی بسیار مورد بحث قرار گرفته، اما کمتر به اجرا درآمده است. در اینجا باید بین دو مفهوم "هماهنگی" و "یکپارچگی" تفاوت قایل شد. هماهنگی یا همسازي به جا و درست اجرای برنامه‌های بین بخشی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است، و دیدگاه یکپارچه در شکل "یکپارچگی هدفهای توسعه روستایی - ملی و راهها و ابزار انطباق در اجرای آنها در یک ناحیه" جغرافیایی مشخص، شکل می‌گیرد.

این دسته هدفها - مانند آنچه در پی می‌آید - و شیوه‌ها، تأسیسات و مکانیسمهای به‌کار بستن آنها باید به شکل یک مجموعه در نظر گرفته شود. که هر جز تشکیل دهنده به تنهایی مهم است و نباید به دلایلی مانند اهمیت زمان - مانند اکنون تولید و پس از آن توزیع - و یا تخصیص اعتبار و تعیین اولویت بین کشاورزی یا تولید، و بهداشت یا آموزش، یک بخش فدای بخش دیگر شود.

البته توجه و تخصیص داده شده به هر جز در هر پروژه ممکن است بسته به فراهم بودن منابع در هر زمان تغییر کند، ولی مهم این است که تمام هدفها پشتوانه و مکمل یکدیگر باشند.

هدفها و مقاصد

هدفها و مقاصدی را که برای یک استراتژی با جهت‌گیری گروهی توسعه ضد فقر، قبول عام یافته می‌توان چنین برشمرد:

یکم - تولید بیشتر و رشد تولید ناخالص ملی.

رشد اقتصادی، با وجود آنکه در این سالها سخت مورد انتقاد قرار گرفته، با این حال هنوز هم ضروری است. رشد، به خودی خود مهم نیست بلکه آنچه اهمیت فراوان دارد طبیعت رشد است.

دوم - توزیع عادلانه منافع توسعه. در اینجا تأکید بر توزیع نهایی ثروت نیست، بلکه تأکید بر توزیع، به عنوان یک عامل کلیدی در ایجاد یک الگوی گسترده رشد، اشتوار است.

سوم - تأمین حداقل نیازهای بنیادی برای

همگان. نخستین امر، عدالت در تأمین

حداقل نیازهاست. این امر به فقیرترین مردم است که نتایجش از بین

بردن فقر است. نیازهای اساسی تنها محدود به جنبه‌های جسمانی نیست، بلکه این باید به مفهوم حداقل استاندارد قابل پذیرش در جامعه به شکلی پویا و متناسب با جنبه‌های اجتماعی-اقتصادی توسعه در نظر گرفته شود.

چهارم - اشتغال سودمند. استفاده از نیروی



3. Coordination
4. Integration

انسانی برای تولید و تأمین درآمد جهت دستیابی به حداقل نیازهای بنیادی هم یک راه و هم یک هدف است. از این گذشته اشتغال خود یک نیاز بنیادی انسانی هم هست.

پنجم - مشارکت مردم در توسعه. مشارکت مردم نیز خود یک راه است و یک هدف، و هم یک نیاز انسانی مطلوب؛ قطب هر توسعه‌ای است که در مردم ریشه داشته باشد و هدفی محوری است که آن دیگرها را به هم بسته می‌دارد. برای آنکه مدیریت توسعه مؤثر باشد، مردم باید در تصمیم‌گیریهای مربوط به تعیین اولویتهای و صورت‌بندی برنامه‌ها و پروژه‌ها، اجرای آنها، مراقبت و ارزشیابی و شرکت در بهره‌مندی از آنها، مشارکت داشته باشند. چنین مشارکتی صورتهایی دیگر نیز دارد، که برخی از آنها عبارتند از:

- الف - یک سیستم مشارکتی از طرف دولت.
- ب - گسترش خودمختاری سیاسی، و
- ج - عدم تمرکز اداری تا سطح محلی.

چنین پیش‌خواسته‌هایی می‌توانند خود هدفهایی استراتژیک باشند، و با مشارکت راستین مردم تقویت شوند. از طرف دیگر، مشارکت مردم نیز به تلقین و توسعه ارزشهای برابری خواهانه می‌انجامد، که خود یک هدف است.

ششم - رشد و توسعه خود متکی و خودتوان. چه در سطح محلی و چه در سطح ملی، استفاده معقول از منابع فراهم امری بنیادی است، و فراوانترین منبع در اقتصاد کشاورزی نیروی

انسانی اضافی است.

هفتم - حمایت از تعادل زیست محیطی. استفاده معقول و مدیریت صحیح منابع پایان پذیر و منابع قابل تجدید مانند خاک، آب، هوا، جنگل و غیره باید نه تنها یک شیوه، بلکه یک هدف مطلوب به شمار آید، تا منافع نسلهای آینده نیز تضمین گردد.

اضافه بر اینها، هدفهای دیگری نیز بسته به نیازها و اولویتهای هر کشور باید بر این مجموعه افزوده شوند.

این هدفها به هم پیوسته و وابسته‌اند، و باید اجزای مجموعه‌ای به شمار آیند که در برگزیده سازمانها و ابزار دستیابی به آنها نیز هست. البته ممکن است برخی از این هدفها متناقض باشند، یا احتمال جایگزینی (مثلاً "بین رشد و عدالت) وجود داشته باشد، اما هم‌اکنون، پس از ۲۵ سال تجربه‌های تلخ، آموخته‌ایم که اختلاط و مکمل یکدیگر بودن این هدفها یک ضرورت است، نه پایاپایی و جایگزینی یکی در برابر دیگری.

آشکارا باید گفت که هر فعالیتی، به همه این اهداف دست نمی‌یابد، اما به تمام آنها باید اولویت و تقارن معقول داده شود، و هیچ هدفی را نباید از نظر دور داشت و خیلی استثنا کرد. به بیان دیگر همه هدفها باید در عمل به عنوان معیارهای ارزشیابی هر سیاست و پروژه، و ارزشیابی نتیجه و عملکرد نهایی به شمار آیند.

بنابر این، حتی یک پروژه بخشی هم می‌تواند به شیوه‌ای یکپارچه به کار بسته شود. نه اینکه فعالیتهای چند بخشی نالازم است، یا هماهنگی در برنامه‌ریزی و اجرای چندین پروژه

بخشی ضروری نیست. هر دو لازم هستند و باید به جد تشویق شوند. اما "یکپارچگی" و "هماهنگی" در فعالیتهای چند بخشی دو امر جداگانه هستند، و این نکته برای روشن شدن مفهوم و عملکرد موثر، باید به خوبی درک شود.

یک مجموعه هدفهای چندگانه، یکپارچه نیازمند تأسیسات و شیوههایی برای اجراء است، و اثرات خواسته و ناخواستهی دارد، که باید از پیش دقیقاً بررسی شوند. ضرورت این است که هم به آنچه که باید انجام شود و هم به چگونگی انجام آن باید اندیشید.

تجهیز نیروهای انسانی

اقتصاد مبتنی بر کشاورزی در جهان سوم، از لحاظ نیروی انسانی بسیار غنی است. بیشتر نیروی انسانی اضافی را کشاورزان حاشیهای و با خوش نشینهای بی زمین تشکیل می دهند، که اشتغالشان در کشاورزی ناقص است و به واسطه آنکه کار عمدهای در کشت ندارند، به طور فصلی بیکار هستند. بر اساس برآوردی، کارهای کشاورزی حداکثر ۱۸۰ روز یا ۶ ماه در سال اشتغال ایجاد می کند.

ثروت عظیم نیروی انسانی - هر چند غیر ماهر و غالباً "بیسواد" - با عواقبی خطرناک به هدر می رود، و نه تنها تولید و درآمد را فرسوده می کند، بلکه حرمت انسانی را از بین می برد و مایه بهره کشی و فقر می شود. مهمترین وظیفه مدیران توسعه در کشورهای روبه رشد تجهیز این منبع عظیم نیروی انسانی اضافی و به کارگیری آن در تولید، برای تولید درآمد بیشتر جهت خودشان است - که اکثر آنها فقیرترین اعضای چنین جوامعی هستند - که این در خود جامعه نیز بنیادی

به سوی پیشرفت خواهد بود.

نیروی انسانی اضافی یک کشف امروزی نیست، بلکه از آغاز جامعه بشری وجود داشته است و عجایب جهان مانند اهرام مصر، دیوار بزرگ چین و تاج محل هند، نمادهای نیروی انسانی اضافی هستند. این نیرو، زیر فشارهای دوران بزرگ زمینداری در همه کشورهای جهان به انجام کارهای بزرگ کماشته شده است.

در این روزگار نیز جمهوری خلق چین نشان داده که چگونه می توان از این نیروی عظیم انسانی به گونه ای موثر در ساختن سریع یک ملت استفاده کرد. کشورهای روبه رشد نیز باید با توجه به ارزشهای آزادیخواهی و اقتصادی ترکیبی، تأسیسات و امکانات خود را به کار گیرند، تا بدون بهره کشی و نه مانند آنچه که تا کنون اتفاق افتاده، نیروی انسانی اضافی را معقولانه فعال کنند.

برای استفاده از نیروی انسانی در یک جامعه آزادخواه و برابری طلب دو شرط بنیادی می توان بر شمرد که عبارتند از: تعایل و مشارکت آگاهانه کم کاران و بیکاران در فعالیتهای تولید، و تضمین بازدهی عادلانه نسبت به سهم آنها در چنین کارهاست. چنین شرایطی مستلزم برنامه ریزی فعالیتهای مناسب و پرکارگر بر - و غالباً "کارگر غیر ماهر" - در نواحی روستایی است، و منابعی که بتواند مزد و اجرت کافی به صورت نقدی یا جنسی تأمین کند، به اندازه ای که بتواند حداقل نیازهای بنیادی آنها را برآورد.

کارهای همگانی در روستاها مانند: ساختن نهرهای آبیاری، راهسازی، ساختن مدرسه و



مراکز بهداشتی، تأمین آب آشامیدنی سالم، فعالیتهای تولیدی مانند پرورش ماهی و مرغداری، کار روی تولیدات زراعی، و صنایع روستایی مانند آهنگری و کارهای تعمیراتی، می‌توانند از تکنولوژی و مهارت‌های سنتی‌ترین بهره‌برداران را بکنند و بیشترین سود را برای کم‌کاران و بیکاران در نواحی روستایی فراهم سازند.

جنگلداری و باغداری

برای نشان دادن وابستگی و ویژگی بنیادی توسعه روستایی در توسعه ملی یک مثال را می‌توان برگزید، که عبارت است از: یک داشتن دیدگاهی یکپارچه نسبت به توسعه روستایی،

دو: تجهیز منابع برای توسعه خود توان در مناطق روستایی،

سه: سازماندهی تازه به خدمات گسترده کشاورزی، چهار: مشارکت مردم در توسعه جنگلداری و باغداری،

پنج: خدمات اداری دولت مرکزی برای توسعه در سطح محلی،

شش: مراقبت و ارزشیابی،

و هفت: ارزشیابی عملکرد مستخدمان بخش عمومی.

دو موضوع نخست برای استراتژیهای جانشین که در این مقاله آمده، بنیادی است، و موضوعهای سه و چهار مثالی است بر اینکه چگونه مشکلات توسعه در ارتباط با مردم می‌تواند با فعالیتهای همکارانه و دست‌اندرکاری مردم حل شود.

توسعه جنگلها و مدیریت منابع جنگلی به دو جهت در توسعه روستایی بسیار مهم است:

۱. در کوتاه مدت چوب، همیشه، علوفه و مانند آن را فراهم می‌کند. تهیه چوب برای سوخت هم اکنون نیز در بیشتر کشورهای فقیر یا در قسمت‌هایی از این کشورها با دشواری رو بروست؛ و با جنگلداری و نهال کردن درخت، مشکل بازم بدتر می‌شود.

۲. در درازمدت، از بین رفتن جنگلها که سهم عمده‌ای از آن به واسطه گسترش بی‌رویه زمین زراعی است - در بسیاری مناطق و به ویژه در مناطق کوهستانی موجب از بین رفتن حمایت زیست محیطی جنگل شده، که سیلها، خشکسالیها، فرسایش، پیشروی کویر، شور شدن زمین و از بین رفتن محصولات کشاورزی را باعث شده است.

در این مثال، توجه بر جنگلداری یا بازرگاری جنگلها، به منظور استفاده از چوب یا علوفه آن است؛ مسئله در بیشتر کشورهای روبه رشد چنان دشوار است که هیچ چیز مگر پشتیبانی و درگیری مستقیم مردم منطقه نمی‌تواند آن را حل کند. تلاش سازمانهای جنگلبانی با تلاش بسیار در درختهای درختکاری تا کنون نتوانسته به حل مسئله کمک موثر کند، که در این مورد هم دگرگونی شیوه‌ها و ساختمانهای مدیریت ضرورت پیدا می‌کند.

با توجه به اهمیت مسئله جنگلداری و به دلیل (۱) طبیعت کاشتن درخت که چند سال طول می‌کشد تا بتواند مورد استفاده قرار گیرد و نیاز به مراقبت و حفاظت در سالهای نخست و (۲) دشواری دسترسی به مناطق جنگلی به ویژه در کوهستانها که نیاز به مراقبت نیز بسیار بیشتر است، یک برنامه گسترده و پایدار توسعه جنگلها باید متوجه تضمین پشتیبانی و مشارکت فعال مردم منطقه در کاشتن و حفاظت از درختها باشد. چنین

استراتژی خود مستلزم شرایطی است که عبارتند از:

۱. مردمی که سهم مستقیمی در رشد و مراقبت از درختها داشته‌اند، اجرتی دریافت داشته و بازده کار خود را دریافت کنند.

۲. نظام سازمانهای متمرکز جنگلداری و باغداری در بیشتر کشورها باید مورد تجدید نظر قرار گیرد، و نظامی کاملاً "غیرمتمرکز" را ایجاد کند، که وظیفه آنها تنها نهال کردن و مراقبت از درختها نباشد، بلکه بیشتر به کارهای دیگر دست یازد که عبارتند از: (الف) پژوهشهای گسترده‌ای در مورد گونه‌های درختهای مناسب برای هر نوع خاک و اقلیم اعم از درختان میوه، درختان علوفه‌ای، یا تولیداتی مانند صمغ و شیره؛ (ب) به وجود آوردن شبکه وسیعی از نهالخانه‌هایی که بتواند انواع مناسب درختها را در اختیار مردم بومی قرار دهد؛ و ارائه راهنمایی در مورد تخصیص مناطقی برای جنگلداری به هر خانواده از طرف مقامات محلی،

که ثبت نام و داشتن پرونده‌ای از هر خانواده‌ای که منطقه‌ای در اختیار می‌گیرد، ضرورت پیدا می‌کند.

شرط نخست آنگاه حاصل می‌شود که هر خانواده بتواند در زمینهای ملی درخت بکارد، و حق مالکیت بر تولیدات درختی را که کاشته، داشته باشد. درختها می‌تواند متعلق به دولت (که در این مورد صاحب زمین هم هست) باشد، و با مالکیت آن به درختکارها منتقل شود، یا آنکه بتوانند آن را در زمان کمال قطع کنند، و به جای آن درخت دیگری بکارند. البته دولت نیز حق مالکیت خود را بر زمین جنگلی محفوظ خواهد داشت.^۵

درختهایی که به وسیله خانواده‌ای کاشته، مراقبت شده و به او تعلق می‌گیرد باید به وسیله مقامات محلی و با شورای جنگلبانی روستا به نام همان خانواده ثبت شود. جنگلهای متعلق به جامعه که مالکیت همگانی دارد، و همه افراد جامعه از آن



۵. یک دلیل اصلی این امر جلوگیری از تبدیل زمینهای جنگلی به زمینهای کشاورزی است، زیرا احتمال دارد که این خانواده بعدها ادعای حق مالکیت بر زمین را هم بکند. مانع دیگر ناتوانی آشکار جنگلداران و باغداران این دیوار یک جانبه است که درختان میوه‌ای مانند درخت سیب را چیزی مانند درختهای چوب‌دار بدون میوه تلقی کنند، که این امر بیشتر متوجه حفاظت محیط زیست است. در کشوری مانند نپال، تا همین سالها، سازمان جنگلها چیزی به جز درخت ساج یا شبیه به آن را که چوب سخت دارند با ارزش تلقی نمی‌کرد، و درختهای دارای چوب نرم را کم ارزش به حساب می‌آورد.

آشکار است که در این تقسیم‌بندی توجه به درآمد حاصل از چوبهای سخت معطوف است، نه ملاحظات زیست محیطی جنگلداری؛ که این خود، در کشوری که مهمترین مشکل دو سوم مناطق کوهستانیش تخریب زیست محیطی ناشی از فرسایش خاک است، سخنی بیهوده‌است. به عنوان شاهد می‌توان گفت که همه زمینهای تازه از آب برآمده در خلیج بنگال خاکهای حاصلخیز شده از هیمالیا و جلگه سند و گنگ است.

نگهداری می‌کنند (مانند جنگلهای ناحیه‌ای^۶) که با جنگلهای متعلق به بخش خصوصی و متعلق به بخش عمومی تفاوت دارد) الگویی قابل اجرا در کشورهای روبه‌رشد نیست، چرا که در این کشورها درخت و چوب و تولیدات آن (مانند هیزم برای سوخت و چوب برای خانه‌سازی و علوفه) از میزان نیاز و سطح درآمد روستاییان بسیار کمتر است. چنین برنامه‌ای که در نیپال، "جنگلهای پانچایاتی"^۷ خوانده می‌شد، تجربه‌ای ناموفق بود. برنامه جنگلکاری اجتماعی نیازمند تجدید نظر به این ترتیب است که کاشت و مالکیت درختها جنبه انفرادی، و ثبت درختها جنبه دسته‌جمعی داشته باشد.

مفهوم حدا کردن مالکیت زمین از مالکیت آنچه‌که در زمین روئیده، در نظام قانونی و سنتی و سیر در روابط مالک و مستاجر، در کشاورزی برخی از کشورها سابقه دارد، اما این موضوع، در بیشتر کشورها امری تازه است و می‌تواند کاربردهای گسترده‌تری داشته باشد، مثلاً "مالکیت دسته‌جمعی زمین هنوز در برخی از جزیره‌های منطقه اقیانوس آرام متداول است.

اگر مردم محلی اجازه داشته باشند که خود درخت بکارند، و محصولش را به سود خود بردارند، توجه به کاشتن درخت میوه بیش از جنگلکاری برای

استفاده از چوب خواهد بود، چرا که این امر اخیراً با سالها سود نخواهد داد. روی آوردن به کشت درختان میوه، سازمانهای باغداری را به تأمین انواع درختان میوه مناسب به خاک و اقلیمهای گوناگون، و در نتیجه به ایجاد شبکه نهال‌خانه‌های پراکنده در مناطق روستایی، ناچار می‌سازد. تا نهال و جوانه مناسب در دسترس روستاییان باشد. نهالها ممکن است به طور مجانی در اختیار مردم قرار گیرد، و یا به بهای تجاری فروخته شود، زیرا آنها که از این سود می‌برند برای خرید نهال هم آمادگی خواهند داشت. در برابر سازمانهای جنگلداری شاید ناگیر باشند پولی هر چند اندک به طور ماهیانه یا سالانه بپردازند تا کشاورزان را به نهال کردن درختان چوبی تشویق کنند. اما پرداخت اندک پولی برای مراقبت از درختان جوان میوه - هم از دیدگاه ریست محیطی و هم از دید جنگلکاری - ارزش دارد. بررسی چنین هزینه‌هایی می‌تواند بسیار مفید باشد.

نخست آنکه وجود دو سازمان جداگانه برای جنگلکاری و باغداری لازم نخواهد بود، و با توجه به اینکه هر دو با موضوع مشترکی سرو کار دارند، می‌توان آنها را در هم ادغام کرد. دوم آنکه کار این سازمان به‌طور عمده مصروف انجام تحقیقات و گسترش خدمات همانند سازمانهای ترویج و گسترش خدمات کشاورزی خواهد بود.^۸ □

6. Canton Forests

7. Panchayati Forests

۸. این موضوع با ذکر نمونه‌های موفق از جنگلکاری دسته‌جمعی در چین، کره و هند به تفصیل در مقاله زیر آمده است:

Ram C. Malhotra, "Environment Management Integrated Rural Development". In "Reading in Environmental Management" United Nation Asia and Pacific Development Institute, Bangkok. June 1980.